

۹۲





کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران
۱۳۰۲ هجری قمری

۱۷۹۲۰
۲۰۹۰۸۵

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران
۱۳۰۲ هجری قمری
بایگداران
تجزیه و تحلیل

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ الامام الزاهد شيخ المشايخ تاج العرفان شيخ
الاولياء وخواجه عبد الله بن محمد واني قدس سره الغرني
فرزند خود را وصيت کرده و منين فرموده که ای فرزند و
میکم ترا به چهره سیرکاری بنجای غر و جل و طاعت و نماز
برداری او و مراقبت وی و نگاه داشت جد و دو
حقوق خدای تعالی و شخصیت وی و ملازم بودن و مراقبت
او را که فرموده است افکر و الله و ذکر اکثرا و سبحان
بکره و هم سبلا و ملازم باش مر خدای تعالی را که بر تو و

و ملازم

خط

و ملازم باش حق رسول را صلی الله علیه و سلم که فرموده است
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ملازم باش حق مشایخ را
که رسول علیه السلام فرموده است که زمین السما و بالکوا
و زمین الارض بالشیوخ و شیخ هر مدید را به از پدر است
و از پدر مشتق تر است که او را بمقام قرب میرساند پس
هر که این حقوق را نگاه دارد خدای تعالی از وی راضی
باشد و ملازم باش مراد ذکر حق تعالی در سوره تا خدای تعالی
نگاه دارد ترا در علانیه و در خیر اقامه است از رسول
علیه السلام که خدای تعالی فرموده است من شیخی ذکر
عن علی بن اعطیة افضل ما اعطی لیس ثلین خداوند
فرموده است که اگر در من مشتق باشی که در سوال کردن
از من ویرایه از آن ده که بخواهند که ترا از من
بخواهند و دعا آن بود که از خداوند تقم هم خداوند

بخوانی و بخوانی و سوال آن بود که خبری دیگر بخوانی و باز
گفت ای فرزند من مرا نزد شب و روز و در هر دو عالم
و در میان و آشکارا و این قرائت بطریق کریم
و بتوانی باز کنی در جمیع احوال که قرآن محبت خداوند است
غرض و باز نایست از آموختن علم بکفایت و در میان
از صوفیان نادان و عوام ایشان و قراء النسوان
و مباشر از خواهند کان میت غافل یعنی میت دنیا
فانهم لخصوص الدین تر ابدی نمیکشاند و در طلبش
دین است پس اگر آرزو بود نفس تو بسوی دنیا
بر تو باد بروزه داشت که آن روزه داشتن مانع است
نفس از آرزو و بریدن شهوت و باید که دایم در
مجاهد باشی چنانکه فرمود است قوله تعالی والذین
جاهدوا انفسهم سلیماً و دایم در غم آخرت باشی

مگر بسیار یاد کنی و طالب زیادت نباشی که هر که
زیادت را دوست دارد ویرانسالک طریقت نشاید
گفتن و بر تو باد که فقیر یا کیزه و قانع و سبکبار باشی
و بر تو باد که در فقر با دیانت باشی یعنی ابروی نیان
جاهل و در باش و مشایخ را هم بتن خدمت کنی و غم
بال هم بجاده و نگاه دارد و لهائی مشایخ را و اقتدا کن
و سیر و سلوک کنی با ایشان و انکار فکر بر ایشان
را مگر مخالف بشرع باشد و اگر انکار کنی بر ایشان
و ستمکاری نیایی ابد و بر تو باد که دور باشی از خلاف
مذهب سنت و جماعت و کن علی مذهب اهل امامت
و بر تو باد که باشی بر مذهب علماء و مشایخ گذشته که نو
پیر و مل آنند و گمراه کننده هیچند خلق را و صحبت
مدار با احرادان و با زانیان و صحبت با مستبدان

و با تو انکزان و بعوام ایشان که جلوس با ایشان میزد
دین را و راضی باش از دنیا هر روز بد و کرده نان و راضی
باش از دنیا هر روز بد و درویش که رسول علیه السلام
فرموده است که حبیب الی المساکین و اجعل فی فمهم ای
بار خدا یا دوست گردان درویش را بر من و مرا
از درویشان گردان و بر تو باد که ملازم باشی خلوت
و طعام از وجه جلال خوری که بقدر جلال کلید همه نیکیهاست
و مسباح حرام را تا بنساید آتش دوزخ ترا و رفیق
و جامه از جلال پوش تا از مطاعت و عبادت مرده
یابی و ملازم باش مرز و خداوند تقم را پیوسته
ترسان باش از خداوند عفو جل جلاله که فرموده است
انما تنذروا به ای شیخ الذکر خوشی الرحمن بالغیب فاشته
بمغفرة و اجر کریم و فراموشی مکن استادن خود را

بجبرمت خداوند غر و جل روز قیامت در خبر است از
رسول علیه السلام که چنین فرمود که ذکر اند تقم علم الا
وبراة من النفاق و جز من الشیطان و حصن
من النار بس رسول علیه السلام فرمود که یاد کردی
غر و جل علم ایمان است و پزیری از نفاق و سبب
نگاه داشت است از دیو و حصار است از آتش
دوزخ و بر تو باد به بسیاری نماز شب و بروزه
روز و بر تو باد که مخالفت جماعت نکنی و نماز عجات
نگاه داری نه آنکه امام باشی یا مؤذن باشی و
مجوی سهروری را که هر که ریاست جوید هرگز استقامتی
نیابد و گواهی خود در انجوس در بقا الهی و حاضر
مشو نیز ذلک قاضیان و پادشاهان و امرای بجا
و مداری در وصیتها یعنی وصی شود و بیکریار

رسیدن چنانکه بگزیند شیر و بر تو باد بکم نامی تا بنزد
خلق دین را معرفی نباشد و بر تو باد بسو کرد تا نفس تو
خوار و رام گردد و قال السبى علیه السلام تسافروا تفحوا
تا جروا التعموا رسول علیه السلام چنین فرموده است
مسو کنید تا صحت یابید و غنیمت گیرید و در راهی مشایخ
در یابید بخدمت و ادب و خاتقاه بایی و کوربانی
مکنید و ساکن میشوید در خاتقاه و فرقیه مشو
بجفا را که ترا مدح گوید و از او بکین مشو از آنکه ترا
مذمت گوید و باید که مدح و مذمت هر دو نزدیک
نویسان باشد و نیگوید آن خلق خود را با خلق خدا
نعم و ملازم باش فروتنی و سستی را قال السبى
علیه السلام من رجع الله روجه العذر لعلیه السلام
چنین فرموده است هر که درو تنی کند با خلق خدا

تو از برای خدای تو ویرا در جات بلند کند خدای تعالی
در بهشت و بر تو باد باوب نگاه داشتن در هیچ کارها
با هر یکی و بدی و بیجشای بر همه خلائق بر بزرگان و
بر خور دان ایشان بچشم رحمت و در شفقت نظر کند
و دیگر خنده قهقهه مخند که خنده قهقهه از غفلت است
و خنده قهقهه دل را بمراند قال النبی علیه السلام لو تعلموا
ما علم یفحکم قلیل و لیکتم کثیر رسول صلی الله علیه و سلم
چنین فرموده است که اگر شما داند آنچه من میدانم
اذا حوال روز قیامت آید و صدقها اندک خندید و بسیار
گریید و خدای تعالی بر پیغمبر علیه السلام در شب معراج
خطاب فرمود یا احمد العجب من عبد لا بدری لی
راض عنه ام ساخط و یفحکم ای عجب می دانم
از بندگی که وی غنی اندک من از وی خشنودم یا نا

و او میخندد و فلانما من مکر الله العین میباشد از عذاب
خدای تعالی و نو میدمباش از رحمت خداوند غرور و جل
قوله نعم لا تقنطوا من رحمة الله و زندگانی کن در
میان خوف و رجایای فرزند اگر میتوانی زن محواه
که این زن خواستنی ترا مغرور دنیا گرداند و دنیا را
بفرید خبا که آن خوب جمال مر جوانان عشرت دوست
ما و سوال مکن از آدمیان و با ایشان معارضه
مکن و ذخیره منه چیزی از برای فردا که خدای تعالی
هر روز روزی را بتو میرساند و حق تعالی میفرماید که
ای فرزند آدم من هر روز روزی ترا بتو میرسانم
تو خود را امر بخوان و در مقام توکل قدم نه که حق
تعالی میفرماید و من بتوکل علی الله فتوحی به خداوند
تعالی میفرماید در کلام نبی صلی الله علیه و آله که هر که کار خود را بخدا

تعالی باز گذارد خدای تعالی بسنده است و پیرا و بد
روزی قیامت کرده شده و باش جوان مرد بیل و تن
و بنیل کننده باش با تخته خدای تعالی روزی کرده است
و بر تو باد که دور باشی از بخل و چپد که بخیل و حسود
همه احوال فردای قیامت در آتش خواهد بود و نظرت
در حال خود هر جا که باشی که از کی آمده و بکجا میروی
و باز گشت تو کجا هست و میارای ظاهر خود در آستان
ظاهر از خرابی باطن است و ثابت و استوار باش
بوعده که حق تعالی قبول کرده است روزی هر حیوانی را
قوله تع و ما من دابة فی الارض الا لی علی احد زرفها
و همیشه دار با همه خلایق لیکن میارام با ایشان
و بگوی پس حق را ترس و بشنو سخن حق را
و نفس می باش در میان خلایق و ملازم می باش

با یکی از مخلوقات بیاطن که حق نعم غیور است از تو
حضرت خود دور گرداند ترا و برباد که ملامت نفس
خود کنی نفس خود را عزت برداری قال النبی علیه السلام
من حین اسلام المرء ترک ما لا یغنیه رسول علیه السلام
که از خوبی اسلام مرد است ترک کردن آنچه (و از آن)
گریز است زبان درگشی و باش مرأته خلق را با نفاق
ایشان که خبر بود مدد کا و کم کن از طعام و شراب
و خواب و غیر از طعام مخور مگر بقدر حاجت و سخن
مکوی مگر بقدر ضرورت و مخب مگر از غلبه خواب
و بسیار بکوش در نماز شب و روزه روز بسیه
در سماع متشین که گشتن در سماع نفاق میر و یاند و
می میراند دل را و انکار کن در سماع که مر ویرا گشتن
باشند که دل ایشان زنده است و نفس ایشان

مشغول شدن

مردده است و هر که جز این بود مردی را بنده کز حق تقا
نبر او از تر بود از شنودن سماع رسول علیه السلام
فرموده است نقلوا منکم بقول لا اله الا الله یعنی
یعنی گردانید ترازوی خود را بگفتن لا اله الا الله محمد
رسول الله باز فرموده است که زینوا مجابکم
بقول لا اله الا الله محمد رسول الله و باید که دل تو
بند و بکین بود و تن تو بجز نبی و بهر دو چشم تو
در عا کر یان بود و عمل خالص بود و دعا تو بر
طبق بصره و زاری بود و جاحه تو گشته بود
و فقیان تو در ویش بود و خانه تو مسجد
بود و مال تو علم فقه و آرایش تو زهد بود و شو
تو رب کریم بود و بر تو باد که عقد بر اندری
دوستی با کسی نه بندی تا آنگاه سپید شود ترا

از وی پنج خصلت پسندیده یکی آنکه برگزید علم را با
عمل سیوم آنکه برگزید دل را بر عزیزی و عزت
چهارم آنکه دنیا بود بجهل سر و علانیه خود پنجم آنکه
آماده باشد مردن را ای فرزند عزیز من مغوی
ترا دنیا و تریش او بدوستی که حق تو میفرماید
دنیا را که انصاف دهدنده بدست هر که تعلق کند
با تو دنیا نیز حبه و آن کس نبرد و او را خدمت
خود فرماید پس خود میداند و بجاقتش نماند
نهد و برگردنش ماند و هر که ترک دنیا نماید و را
بسجده است اندازد و روی بطاعت و ذکر
حق تو آرد دنیا او را بگذارد و در پی او می
نزد و بداند که هیچ وجه را نیست مر بقا و دنیا را
بسجده است و در پیش و روز آماده مر کوچ کردن را

ازین دنیا فانی برای باقی ای فرزند من
بر تو باد که بخلوت وقت خود باشی و یگانه و شکسته
دل باش از خوف خداوند و جل و غرقه شود رخ با
تا ماب بزرگی خدای تعالی و باش در دنیا چنانکه
کویی غنی و بیرون ای چنانکه درائی در روی
بین بد رستی که عنیدانی که نام تو چیست روز
قیامت امانا و صدقنا ای فرزند من نگاه
دار و وصیت مرا تا نگاه دارد ترا خدای تعالی
در دنیا و آخرت و ملازم باش هر دو حق تعالی
همیشه و بهمت پیش و مر عبادت حق را فانی
تا غمره آن بزودی ترا بجاصل آید و غمره اینست که
نوری در باطن تو پیدا آید و بدان نور بینایی
یابی که از افرست گویند و بدین سبب گاهی

و ازان آگاهی بدوام ذکر و نگاهداشت ظاهر و باطن
کامل گردد و علامت کمال وی آن بود که جاذبه
کردن او بر از وی بستاند و نشانه وی آنست که
هر چه قسم پسته دارد برود و از خلق چهره نبرد
که صحبت خلق خراشیده وقت است و اندرین راه
ار کشیدن بجها و ناهادها که زین بود هر چند خوا
تا مقصودش وفا شود نشود باید که در طلب رضای
حق تعالی نیست نشود و مجاهده خود را کم نکنند و
باطن را خالی کنند و از وسوسه شیطان و از فتنه
نفسانی و درنگویش خلق صبر کنند و فرستن آن
جهان آن بود که دایم بذر حق تعالی باشد بجز
دل و آگاهی بخدای عز و جل برین نسق و ریخت
پیش بر داول احوال و کربروی ظاهر شود نشانه

ادانت که

اولست که چلا و تی در دیان و در حلق او پیدا شود
از ذکر که هیچ چیز نیاید و آن نبرد او از غلظت شیرین تر
بود و جهان شود که خوش نیایدش که دیان کشاید
از و هم انگه آن مزه از وی نرود و از اینجا در گذرد که
کسی بگوید که از جمله اعضاء خویش از پوست و گوشت
و استخوان بقوة که گویی از جمله اعضاء خود ذکر
حق تعالی شنود و همین رونده را درین جای
استادی و عادلی کامل و پیری مرشدی جاره
بنو و تا هر چه ویرا سپد اشود با شیخ بگوید تا
را بنزد و رود کردنی را بگویدش تا رد کند و آنجا
بهوش نیاید داشتن تا بهیچ چیز نظر نکند و پیادند
و چون ملازم ذکر و همت باشد بطایفه ای خدای
تعالی پای استوار کند تا غلبت حق اید تا جهان شود

جمله انضای او بند کر خوفت کند و آن نشان آن بود
که ذکر بدل رسیده بود و چون ذکر بدل رسد بدل
نظر کند پسند که بوی احوال میرسد که معنی باطن ^{چنانچه}
می آید و ترامی پروراند و بزرگ میکند اند تا جنان شود
که خود را از همه بزرگتر بیند اگر حال بوی نماید آن
دیدن سبب خذلان وی شود و چون خداوند
عز و جیل در حق وی ارادت خیر بود اثر همیشه بدل
وی رسد تا از خوف نافر شود و درین خوف
می سوزد و پاکیزه تری شود تا بحال اول باز گردد
و قوی تر از آنکه بود مجاهد پیش گیرد و ذکر دوم
گوید تا خود را قوی تر از حال اول بیند باز دیگر باره
اثر همیشه بودی رسد سگشته تر گردد درین
حال قبض و بسط می بایست و اگر بردوام میگوید یا هشی

قوی تر و بخته تری شود و بعد ازین بعضای نفس باز کرد
و در زبان از وی بریده شود و پیش از سمع و بصر
و تن خود کاه نماید و خبر ندارد مگر اندک و اکنون
باید که ذکر در دل قرار کرده بود و نشان آن بود که
از همه خلق گریزان بود و کرختین بدن بدان مستغنی
شود که از دل خود ذکر حق تعالی شنود و گمان برد که
این ذکر دل را همه پس می شنود و نداند که جزوی کسی
نمی شنود و این غلبات ذکر بود درین مقام احوال
پدید آید که اندر دل خود از دل خود مرخص او ندر را
نامهای می شنود که هرگز نشنوده باشد چون بدین
مقام منزل کند و بدان احوال نظر کند و در باطن وی
پیدا شود و بدان نامها که از دل خود شنیده باشد
مشغول شود در روشنی خیانت کرده بود و چون

خیانت کرده بود توبه نکند هر آینه عقوبت کرده شود
و عقوبت وی آن بود که ویرادران حال و چون بد
احوال نظر نکند هر لحظه کرامت نو یا بدو پیشتر رود
و کردش سرسپد و اگر نظر از نظر برادر و عقوبت
و نشان آنکه ویرا از جان بجان باز کرده اند و انداخته
درین مقام پندار که علم اولین و آخرین بروی کشا
و هر چه علما داده اند ویرا از آن بهره مند گردانیده
و اگر بدین مقام کند و بدین مقدار رسیده کند
و پیشتر نزد و این با ادبی بنده که به دو تبرک است
مستحق عقوبت گردد و عقوبت وی آن بود که از
علم و فهم باز برندش و فرق میان علم و فهم است که
علم آشکار است معلوم است بر دل نشان هستی
بر دل می زند و هر کس برسد و فهم نظر است بفهم معلوم

و اگر بدین

و اگر بدین فہم نظر کند و درین حال بایستد بی ادبی بود
و اگر ازین توبہ بکند آن بود کہ عقوبت کنندش بغفلت
و اگر روندہ درین حال مظلومزل نکند و بہرچہ مقام نہ
و بہمت عالی بہرچہ خیر نیار آمد و پاس ظاہر و باطن
ندارد و نو غنی بدل جان او رسیدن گیرد و بہرچہ
حال شیطان در بند کار وی جان نبود کہ درین
مقام اینجا شیطان نفس را باز خود کند و شیطان
خاطر در باطن وی افکندن گیرد اگر چہ خاطر وی از
چند طاعت بود و نفس مدد کنندہ شیطان بود
درین حال و فرق میان حال رحمانی و نفسانی و
شیطانی آن بود کہ رحمان بایں ولذت و جلالت
بود و نفسانی و شیطانی را انس و لذت و جلالت
نبود و شیخ رحمۃ اللہ گفته است کہ خاطر بر چهار صفت

است

در جهانی و ملکاتی و نفسانی و شیطانی خاطر جهانی بتنه
غفلت بود و ملکاتی ترغیب طاعت بود و نفسانی
مطالبه آرزو و شهوة و شیطانی ترزین بوده
در باطن هر مود منی چهار نور است نور توحید و
نور معرفت و نور ایمان و نور اسلام نور توحید خاطر
در جهانی را قبول کند و نور معرفت خاطر ملکاتی را
و نور ایمان خاطر جهانی را و نور اسلام خاطر طاعت را
دفع کند و رونده راه حق را شرط آسایش که اندک
خلاف کند که هر که بخواهد نفس را در راه حق برود و کمال
نشود و شیخ فرموده است که هوای نفس بیت است
و جاده خلق زنار است تا از بیت تبرانگی و زنار را
نبری بمقصود کنیزی و شیخ نعمتی و رای آن نیست که
ترا از تو بر باند که نفس نبر کترین جهانی است

بند و حق و جل و جهاد نفس را مقرر علیه السلام
جهاد اکبر گفت کتوله علیه السلام رجعتنا من الجهاد
الا صغر الى الجهاد الاکبر و هر که خود را دید بحق راه دنیا
و هر که حق را دید از خود یاد دنیا رد و شیخ فرموده است
نفس بین خدای نباشد و بلاء ابلیس از خود پستی است
تا گفت انا خیر منه و آنها که دعوی خدایی کردند همه
از نفس آواز دادند و از شیخ پرسیدند که اسلام چیست
گفت با شیخ مخالفت نفس را بکشت روی اسلام پستی
و هیچ طاعت بحضرت خداوند عز و جل دوست
از مخالفت نفس نیست رسول علیه السلام فرموده است
که در زیر آسمان هیچ بت پرستی بحضرت خداوند عز و جل
جهان دشمن تر نیست که نفس پرست که اگر از جمله
کارها چیزی از مخالفت نفس مشکل تر نبود می فرمود

جنت بدان متعلق نشدی چنانکه فرموده است قولا
غوجل و منی النفس عن الهوی فان الجنة هی اما
اما موفقت دو پستی در مخالفت نفس است با کمال
موفقت است جز با نفس اما ره موفقت او در مخالفت
و اگر خواهد که نفس را خلاف کند باید که دل نگاه دارد
تا دل نگاه ندارد و نفس را خلاف نتواند کردن و شیخ
گفت رحمه الله نگاه داشتن دل ایمان است و شن
نگاه داشتن اسلام است و جان نگاه داشتن
موفقت و سر نگاه داشتن توحید است و شیخ
گفت هر که بآرزو و مراد نفس و در تخم شهوت در آید
کاشته بود و شهوت همراه شیطان است و
هر که همراه بدست ابلیس داد بنده او شد و بهترین
وقت مردانست که از هوا و نفس پلایند و از آن

بدید و شیخ رحمه الله فرموده است که هر که دنیا را
بشناخت از پنج دهرت یافت و هر که خلق را شناخت
از آزار گرفتن سلامت یافت و هر که نفس را شناخت
بشناخت عاقبت یافت و بهشت حاصل کرد
و آدمی را چهار دشمن است ابدی دنیا و نفس و هوا
و این پنج ازین دشمنان تا نفس بجزو یار نکند ویرا
مهر شو ایند کردن تو نفس نگاه دارد و از پنجها
راستی و شیخ رحمه الله فرموده است که اگر خواهی
در دنیا دست گشته شوی با کافر حرب کن و اگر میخواهی
که مجاهده بر خیزی هو را اخلاف کن نفس را بمان و
اگر میخواهی زند و کافی از آدان کنی و بای آرزوهای
بس پشت افکن و شیخ رحمه الله را پرسیدن که
نفس چیست گفت چهار چیز شادی و آسانی و

چون ازین چهار پیرون آمدی از نفس پیرون آبی
و نفس را دست و پلاد او از دو چیز است از نفس
و دنیا ازین دو چیز دست و از پلاد پستی و شمع زخم
الذ گفته است و هو از نفس به چیز عاند کی را که
دست از شادی بیداری و نیکنای بخوشی و کار عت
و غیرات غانی و شمع و حقه الذ گفته است که چهار نفس
دو چیز است مشغول تر نیست فرموده و لیکن
از بند بفته یعنی از روی و فاصله من چهار است که
با نفس حرب کنی تا و را بکشی و نفس کشی و نفس کشی
چیزی بکار د فاموشی و دیگر به تیغ کشی و سوز
بیتزه شمای و هر که این سلاح نبود نفس میرا میر
خود کند و این راه ناست و اندر رفت جز بقنا نفس
آن نبود که بنده ملاک شود و بعد م با ناله و

تا ۱۱۰ و از نفس باز ماند که تا نفس با قیست بلاد دارد
نفس با قیست اما فناء و فن این طایفه آنست که
همه مراد خود و زیر قدم خود دارد و خود را برادر دوست
بپارند و فناء نفس خیر حاصل شود بنگاه
شرعی و زیستن بطریق سنت و رضادان
بقسمت آئین و شیخ رجحه الله گفته است که حقیقت
فجایه کار بن شرعیست و مراد نهی نگاه
دشمن است و مراد نفس باز نداشتن است و بر
خود نفسانی است و چون این همه کرده را
نکرده اند و چون مجاهده برین وجه نیست
بهر آئینه مشاهده حاصل گردد و مشاهده باطن از
مجاهده ظاهر خستید و علامت مشاهده آنست که
لذت و صفایا بد جز پناه خدای تعالی و هر چه جز

پاد خداوند است غر و جل فردار انکند از دیاگری
دهندش رد نکند و آرزوی خود را از خلق طلبند
و همت بلند دارد و دون همتی نکند که آن را بگوید
معالی الامور و بیکره صفصافها و شیخ محمد بن ابی
است که تفکر بر چهار نوع است یکی تفکری بود که
در ثواب بنود و یکی تفکری بود که در ثواب
دهندش و یک تفکری بود بود که به تمام ساله ثواب
دهندش و یک تفکری بود که ثواب و ثواب از خود
غر و جل پسند اند اما تفکری که ثواب بنود آن تفکر
دینا بود که از کجا آرم و چگونه کنم و اگر خود دهم کلا
رخت و کالای او را بر کی بخرم و بزیاد بخرم و بخرم
و بروزی بدهنده و در سنگ باشد و غم نهی و ده بخورد
این را هیچ ثواب بنود آن تفکری که به تمام ساله ثواب

دهند آن بود که اندیشه امری کند که پدر من بجا نداشت
و کار در من بجا نرفت و اقارب و عشایر و خواص
پدر من که در دنیا بودند چه کردند و بجا رفتند و مرا
نیروی میسر است که می باید رفت چون این
تفکر کند خدای تعالی فرماید کرام الکاتبین را که
ثواب یکساله در دیوان اعمال او ثبت کنند
تفکر که بهشت و ساله ثواب دهند آن بود که تفکر
کند در عمل گذشته ضایع گردانیده خود را بجا نماند
کنند تو بگویند و بحق باز کرد و درست گرداند خود را
با خدای تعالی و آن تفکر که ثواب آنرا کس نماند
بخیر خداوند عزوجل آن بود که نفس بی یاد خداوند
عزوجل بر نیارد و هر نفس که میزند یاد خداوند
عزوجل میزند ثواب این تفکر را جز خداوند عزوجل

کس نداند و شیخ قدس سره سالکان طریق الاول
تبعوی امر کرد که اول مقام سالکان طریق تقویت
فرمود که ای فرزندان من ترا وصیت میکنم که تقوی
را شعار خود پازی و وظایف عبادات را طاعت
کنی و مراقبت احوال خود کنی و دایم بذكر حق تعالی
باش و از حق تعالی ترسان باش باز فرمود که
ای فرزندان من یاد دار و نگاه دار وصیتها مرا
همچنانکه من یاد گرفتم از شیخ قدس سره روحانی
وصیتها را نگاه داری و عمل کنی حق تعالی را ترا
و در دنیا نگاه دارد و در عصمت حق جل و علا

بود بیت الرسالة

الشریفة یعون

الملک الوهاب

م

